

هفت اقلیم «عقل» در روش‌شناسی حقوق بین‌الملل نگاهی تحلیلی به کتاب «سیر عقل در منظومه حقوق بین‌الملل»^۱

گودرز افتخار جهرمی *

شناسه دیجیتال اسناد (DOI) : 10.22066/cilamag.2019.35089

تاریخ پذیرش: ۱۳/۱۱/۱۳۹۷

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۹/۱۲

کلمات من به بالا پرواز می‌کنند،
ولی افکار من همچنان در پایین‌اند،
کلامی که فکر همراهش نباشد
هرگز به آسمان نمی‌رسد.
ویلیام شکسپیر، هملت، پرده سوم، صحنه سوم

چکیده

روش‌شناسی حقوقی علمی است که از «شکل حقوق» سخن می‌گوید و به «ماهیت» آن کاری ندارد. از این‌رو «مکانیک حقوق» یعنی مجموعه نیروهایی را که در شکل‌گیری و رشد و تحول حقوق دارای سهمی مؤثر دارند بررسی و تشریح می‌کند.

روش‌شناسی به همان اندازه که به روش‌های عملی مجالس قانونگذاری منعطف است، به روش‌های مورد عمل محاکم و مراجع اداری نیز توجه کامل دارد. اصولاً روش‌شناسی به تمامی آنچه به راه‌حل مسائل کمک کند علاقه‌مند است. بنابراین، به خود مسائل و راه‌حل‌ها اعتنا ندارد، بلکه به عوامل مؤثر در شناخت مسائل و راه‌حل‌ها متوجه است.

در دوران حاضر که هر جامعه با زیادت، بی‌ثباتی و گاه تناقض قواعد و مقررات حقوقی روبه‌روست، و مشکلات فنی و اجتماعی ناشی از تفسیر نظام‌های مختلف حقوقی اعم از بین‌المللی و ملی همچنان برجاست، شناسایی و اجرای روش‌های «حقوق» بسیار ضروری است. این روش‌ها در تشخیص حد و حدود دعاوی و استنباط راه‌حل‌ها و چگونگی اقامه دلایل طرف‌های دعوا، شیوه مذاکره شاغلان حرفه‌ای حقوقی و نحوه تنظیم یا انعقاد قراردادها از اهمیت فراوان برخوردارند. در پهنه گسترده حقوق بین‌الملل نیز

۱. فلسفی، هدایت‌الله؛ سیر عقل در منظومه حقوق بین‌الملل، نشر فرهنگ نو، ۱۳۹۷.

دبری است که قواعد و مقررات حقوقی دچار تورمی افسارگسیخته شده است. در چنین وضع و حالی به همان اندازه که حوزه‌های مختلف اجتماعی با «حقوق» به نظم کشیده شده و در نتیجه، قواعد بی‌شماری پدید آمده است، حجم آراء، نظرها و ارزیابی‌های علمی نیز بسیار بالا رفته است. از این رو پرداختن به این روش‌ها از اهمیت بیشتری برخوردار شده است.

در قلمرو روش‌شناسی حقوقی، ایرینگ، پورتالیس، ژنی، دموک، کلاً طلایه‌داران این علم به شمار می‌آیند. نیز آثار علمی کاستبرگ، برزل، مارتن، بوس، کورتین که در چند دهه اخیر نگاشته شده‌اند از رشد و توسعه این شاخه علمی در قلمرو حقوق بین‌الملل خبر می‌دهند. در ایران تا کنون درباره روش‌شناسی حقوقی، تحقیقی جدی به عمل نیامده است. به نظر می‌رسد که کتاب سیری در منظومه حقوق بین‌الملل تا حدودی این خلأ را پر کرده باشد. این مقاله خواهد کوشید این کتاب را که در هفت فصل تدوین شده است به‌طور مختصر تحلیل کند.

واژگان کلیدی

روش‌شناسی حقوقی، روش، حقوق بین‌الملل

مقدمه

روش‌شناسی، برگردان فارسی کلمه متدولوژی^۲ است که از سه واژه یونانی *métà* به معنای «آنچه می‌آید»، و *odòs* به معنای «راه، مسیر و وسیله»، و *logos* به معنای «مطالعه و بررسی» ساخته و پرداخته شده است. اما روش‌شناسی در حد مفهومی کلی به معنای روش‌های تحقیقی است که با استفاده از آن‌ها در قلمرو علم می‌توان به برخی هدف‌ها رسید. روش‌شناسی در «هنر» نیز خصوصاً برای تفسیر دقیق از پدیدارهای موجود در عالم خارج، کاربرد دارد. بدین ترتیب، روش‌شناسی، مجموعه‌ای از روش‌های تحقیقات علمی یا مشاهدات هنری است.

روش‌شناسی در علوم اجتماعی، واقعیات اجتماعی را بررسی می‌کند تا از طریق مشاهده یا آزمودن فرضیه‌ها، معنای امور اجتماعی آشکار شود.

البته باید توجه داشت که «روش»^۳ با «روش‌شناسی» تفاوت دارد. روش به معنای آیینی است برای رسیدن به هدف، و حال آنکه روش‌شناسی به معنای بررسی روش‌هاست. بنابراین، کار روش‌شناسی، تحلیل یا نقد شناخت علمی یا هنری نیست، بلکه بررسی راهبردهای معتبر برای بالابردن شناخت علمی یا هنری است. روش‌شناسی مرحله خاصی است که پس از تسلط نظری و معرفت‌شناختی آغاز می‌شود تا پژوهشگر بتواند روش‌های عینی تحقیقی را انتخاب کند. در نتیجه، روش‌شناسی بر آن دسته از اصول متکی است که پژوهشگر، آن‌ها را معتبر

2. Méthodologie/ Methodology

3. Méthode

می‌داند. روش شناسی حقوقی، بسان هر روش شناسی علمی دیگر، کار خود را با این فکر شروع می‌کند که شناخت حقوق فقط به شناخت متون قانونی و رویه‌های قضایی موجود تقلیل نمی‌یابد و مستلزم تسلط بر روش‌ها و تکنیک‌های خاص، و متضمن اصول منطقی، استدلال‌ات منظم، وسایل معین، و مشتمل بر طبقه‌بندی‌ها، توصیف‌ها و حتی شیوه‌های بیان مناسب است.^۴ بنابراین، موضوع روش شناسی، مطالعه وسایلی است که حقوق دان برای احیاء واقعی و روزانه «حقوق» به کار می‌بندد. از همین رو گفته شده است که روش شناسی، علم به روش‌های حقوق یا بررسی توانایی‌های کارگزاران حقوق است. البته علم به روش‌های حقوق یا توانایی‌های کارگزاران حقوق، آن‌گاه میسر است که «حقوق» اساسی منطقی، مستحکم و باثبات داشته باشد.

نکته دیگر آنکه روش شناسی حقوقی اساساً با «شکل» حقوق سر و کار دارد و نه با «ماهیت» آن. کار روش شناسی اصولاً مشاهده و تشریح «مکانیک حقوق» یعنی مجموعه نیروهایی است که در پیدایش و تحول «حقوق»، سهمی اساسی دارند. به عبارت دیگر، روش شناسی با مضمون «قاعده»، شیوه‌های وضع و تضمینات اجرایی آن مرتبط است.

ایرینگ،^۵ پورتالیس^۶ و بعد از آن‌ها فرانسوا ژنی^۷ و رنه دموگ،^۸ طلایه‌داران و بنیانگذاران روش شناسی حقوقی به شمار می‌آیند. البته پیش از این، حقوق دانانی بودند که درباره یکی از وجوه مهم روش شناسی حقوقی یعنی طرز کار مجریان مقررات حقوقی در تعیین و تفسیر قواعد حقوقی تحقیق می‌کردند. با این حال، تحقیقات اینان تا آن حد منظم و منسجم نبود که بتواند پایه‌گذار رشته مستقل حقوقی شود؛ خصوصاً از زمانی که معلوم شد باید توانایی‌های حقوق دانان در شناخت قاعده درست، با استدلال‌ات منظم و روشمند آنان سنجیده شود. در ایران این رشته نو و بدیع همچنان ناشناخته مانده و کسانی هم که از آن سخن به میان آوردند گمان برده‌اند که روش شناسی همان روش تحقیق در قواعد ماهوی «حقوق» است. با همه این احوال، اخیراً یکی از استادان حقوق بین‌الملل کوشیده است با تحقیق در موارد نظری و عملی این شاخه جدید حقوقی، در روشن ساختن زوایای تاریک این علم، گامی مؤثر بردارد. برای معرفی این کتاب و تحلیل مختصر جزئیات آن، ابتدا از عقلانیت در «حقوق» سخن می‌رود؛ آن‌گاه منازل هفتگانه عقل در روش شناسی حقوق بین‌الملل از نظر خواهد گذشت.

4. Cf. J. L. Bergel, *Méthodologie juridique*, PUF., Coll. Thémis droit privé, 2001.

5. Ihering

6. Portalis

7. François Gény

8. René Demogue

۱. عقلانیت در «حقوق»

در عرصه پهناور «حقوق»، هرگونه حرکت حقوقی، مثل وضع یا اجرای «قاعده»، مستلزم فعالیتی عقلانی و نوعی روش‌شناسی مبتنی بر اصول منطقی است.

۱-۱. تعریف روش‌شناسی حقوقی

روش‌شناسی حقوقی در لفظ به معنای علم به روش‌های حقوقی، و در اصطلاح به معنای علم به مهارت‌های حقوق‌دان، قانونگذار، قاضی، وکیل و استاد حقوق است.

روش‌شناسی حقوقی، راهنمای قانونگذار در وضع و بیان قاعده، یاور قاضی در پیدا کردن راه‌حل‌های حقوقی، مددکار طرف‌های دعوا در یافتن استدلال‌ات مناسب، راهبر کارگزاران حقوقی در مذاکره، تنظیم قرارداد یا معاهده، و پشتیبان پژوهشگر حقوقی در انجام تحقیقات و تتبعات علمی حقوقی است. اصولاً هیچ‌یک از اشخاص یادشده، از روش‌های حقوقی و استدلال‌ات عقلانی بی‌نیاز نیست. با این همه، چنین ضرورتی نباید موجب تلاشی واقعیت یا تباهی ارزش‌های اساسی اجتماعی شود. از این‌رو، در آنجا که حقوق‌دان به استدلال‌ات منطقی روی می‌آورد باید تا سرحد امکان، مانع از این شود که «حقوق» در میان مفاهیم انتزاعی سرگردان شود و «واقعیت» از یاد برود.

روش‌شناسی حقوقی، هم با فنون حقوقی^۹ مرتبط است و هم با علم حقوق.^{۱۰} البته روش‌شناسی با نظریه کلی حقوق^{۱۱} نیز رابطه‌ای نزدیک دارد. کار نظریه کلی حقوق، اساساً مطالعه کلیت «نظام حقوقی» از طریق مشاهده سیستم‌های مختلف حقوقی است. هدف از این مطالعه، تعریف محورهای اصلی ساختمان «حقوق» و اجرای آن است. روش‌شناسی حقوقی فقط بخشی از این نظریه است؛ به این صورت که فقط از راه‌ها و وسائلی گفتگو می‌کند که در بررسی و وضع و اجرای حقوق مورد استفاده قرار گرفته باشند. تعریف «حق» و ماهیت و کار آن نیز در حیطه چنین مطالعاتی قرار دارد.

روش‌شناسی اصولاً با «رهیافت حقوق موضوعه»^{۱۲} تفاوت دارد زیرا به دنبال یافتن راه‌حل برای هیچ وضعیت خاصی نیست. روش‌شناسی که علم به روش‌هاست، بی‌آنکه بر دسته‌ای از مسائل حقوقی و حتی سیستم‌های حقوقی مختلف تمرکز کند، فقط بر «اصول کلی حقوق»، ابزارها و مکانیسم‌های هر بینش، فهم و اعمال حقوق، مفاهیم متعدد، مقوله‌ها و نهادهای دستگاه حقوقی، شیوه‌های تفسیر «حقوق»، تکنیک‌های تنظیم روابط اجتماعی یا حل‌وفصل اختلافات،

9. Techniques juridiques

10. Science du droit

11. Théorie générale du droit

12. Approche de droit positif

اشکال مختلف تحقیقات حقوقی... تأکید دارد. بدین ترتیب، روش شناسی حقوقی از جهات بسیار با معرفت شناسی حقوقی مرتبط است. با این حال، معرفت شناسی حقوقی^{۱۳} بیشتر در پیرامون شناخت «حقوق» سیر می کند و موضوع آن، هدایت تفکر حقوقی است. معرفت شناسی برای آنکه به مفاهیم محض بپردازد، از واقعیات دور می شود. کار معرفت شناسی، پرداختن به مسائل مربوط به مبنا و ارزش و دامنه فلسفی شیوه های «شناخت» است، حال آنکه روش شناسی امری فنی است که کارش صرفاً رویارویی با واقعیات اجتماعی است. روش شناسی به پدیدارشناسی حقوق^{۱۴} شباهت دارد زیرا به «خود اشیاء» بازمی گردد و بی آنکه بر اندیشه ای پیش ساخته تکیه داشته باشد، «واقعیت» را رصد می کند.

اما روش شناسی حقوقی با فلسفه حقوق که به انسان و جهان به صورتی خاص می نگرند، تفاوت دارد. فلسفه حقوق، «حقوق» را به لحاظ ارزش هایی که الهام بخش آن بوده و آن را احاطه کرده اند، بررسی می کند. بدین سبب، فلاسفه بیشتر به وجود^{۱۵} «حقوق» اهمیت می دهند تا ذات و ماهیت^{۱۶} آن. اینان همواره می کوشند «حقوق» را از دستگاه فنی آن جدا سازند تا به معنای فراحقوقی آن پی ببرند. فلسفه حقوق با استعانت از مواضع اساساً متافیزیکی، اخلاقی، ایدئولوژیکی، سیاسی، جامعه شناسی، اجتماعی - اقتصادی، علت وجودی و مبنا و غایات «حقوق» را می کاود و از این رو به شیوه های فنی اعمال آن اعتنایی ندارد.

۱-۲. موضوع روش شناسی

از نظر ماهوی، موضوع اصلی روش شناسی حقوقی، توجه به جنبه اجرایی «حقوق» و اثبات و اعمال راه حل های حقوقی بر وضعیت های موضوعی است. از این رو، کار اصلی حقوق دان، همواره رفت و برگشت میان امر موضوعی و امر حکمی (حقوق) است. به عبارت دیگر، کار حقوق دان، اعمال حقوق موجود بر مسائل موضوعی، یا پیدا کردن راه حل های مناسب برای تنظیم آن مسائل است. برای رسیدن به این مقصد و مقصود، حقوق دان روش هایی را به کار می بندد که بتواند «حقوق» و «واقعیت» را به هم پیوند دهد. بدین منظور، وی کار خود را مثلاً با توصیف مسائل موضوعی یا قیاس حقوقی شروع می کند یا برعکس، برای جدا کردن آن ها از یکدیگر، به ویژه در مرحله تمیز و فرجام خواهی، خصوصاً در زمانی که برای به حرکت درآوردن سیستم حقوقی به فروض حقوقی استناد می جوید، به این روش ها یا سایر شیوه های فنی متوسل می شود. البته کار حقوق دان به تناسب وظیفه اش که گاه استخراج قواعد کلی است و گاه یافتن پاسخ برای موارد

13. Épistémologie juridique

14. Phénoménologie du droit

15. Essence

16. Substance

خاص، صورت‌هایی متفاوت دارد. کار قانونگذار و آموزه‌های حقوقی در «حقوق»، بحث درباره وضعیت‌های کلی است، به این صورت که مثلاً «قانونگذار»، اصول قابل‌اعمال بر آثار ناشی از کاهش ارزش پولی را بر قراردادهایی که باید متوالیاً به اجرا درآیند، تعیین می‌کند و «قاضی» و سایر حقوق‌دانان حرفه‌ای، تکلیف وضعیت‌های خاص را روشن می‌سازند و قواعد «حقوق» را بر دعوا یا قراردادهای خاص میان افراد اعمال می‌کنند. در تمامی این موارد، دست‌کم باید «هدف» مورد نظر و وسائل رسیدن به آن مشخص شود؛ و همین خود دلالت دارد بر جدایی «سیاست حقوقی» از «فن حقوقی».

روش‌شناسی حقوقی، ضمن توجه کامل به این نکته که «حقوق» اصولاً باید قابل انطباق بر روابط اجتماعی باشد، بر موضوع اصلی خود تمرکز دارد، و آن چگونگی اعمال راه‌حل‌های حقوقی بر وضعیت‌های موضوعی است. اصولاً «قانونگذار» و علمای حقوق باید به وضعیت‌های کلی بپردازند. اما «قاضی» و عمل‌کنندگان به «حقوق»، اعم از وکیل، سردفتر و رایزنان حقوقی، برخلاف قانونگذار و علمای حقوق، باید راه‌حلی برای وضعیت‌های خاص عرضه بدارند و قواعد «حقوق» را به اجرا درآورند. وضع و اجرای قاعده حقوقی، هر دو، پاسخگوی مسائلی یکسان با روش‌هایی متفاوت است.

برای تهیه متون حقوقی ابتدا با توسل به علوم مختلف مثل تاریخ، جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی حقوقی، تحلیل اقتصادی حقوق، حقوق تطبیقی، انفورماتیک حقوقی، آمار و ... باید گزینه‌های سیاسی و فنی را تعریف کرد، آن‌گاه برای منتقل کردن این گزینه‌ها به سیستم حقوقی از روش‌های مفهوم‌سازی، ابزارها و مکانیسم‌های فنی حقوقی مختلف، و شیوه‌های صورت‌بندی کامل قواعد و فنون و مهارت‌های مرتبط با درج این قبیل گزینه‌ها در سیستم حقوقی استفاده کرد. اما برای اجرای «حقوق»، ابتدا باید واقعیات، تحلیل و اثبات شود، آن‌گاه قواعد قابل‌اعمال تعیین و سپس بر وضعیتی معین، منطبق یا تفسیر شود تا سرانجام برای اجرای قواعد حقوقی بتوان از ایجاد ارتباط میان قواعد قابل‌اعمال و وضعیت مورد نظر، به نتیجه‌ای حقوقی رسید.

گاه روش‌های تحقیق درباره قواعد مطلوب^{۱۷} را که مستلزم دقت و صلاحیت فنی برای ساخت و پرداخت متون حقوقی است، از روش قواعد موضوعه^{۱۸} که بر عملیات منطقی در مفهوم وسیع کلمه تکیه دارد و برای اجرای قواعد حقوقی به کار بسته می‌شود، تفکیک کرده‌اند. در مواردی هم ابزارها و فنون حقوقی، یا «شکل» و «ماهیت» را در مقابل هم قرار داده‌اند. در واقع امر، در هر ساخت حقوقی، «شکل» و «ماهیت»، یکدیگر را تکمیل می‌کنند و به همین علت با هم ملتبس می‌شوند. از این رو لازم به نظر رسیده است که مضمون روش‌شناسی حقوقی به‌صورتی

17. *De lege ferenda*

18. *De lege lata*

دیگر تعریف شود.

برخلاف رُنه دکارت^{۱۹} که به روشی کلی و واحد معتقد بود، در حال حاضر عموماً پذیرفته شده است که چون هر «علم»، موضوعی خاص دارد، باید روش خاص خودش را دنبال کند. روش خاص یعنی شیوه‌ها و آیین‌هایی که در هر علم به کار می‌رود و هر یک به‌صورتی خاص به دیگری پیوند خورده است و از آن‌ها به شکلی خاص استفاده می‌شود. بنابراین، روش‌شناسی حقوقی، مطالعه شیوه‌ها و روش‌هایی است که حقوق‌دانان در کارهای تحقیقاتی خود برای وضع و اجرای «حقوق»، و به‌صورتی کلی‌تر، در جهت رسیدن به راه‌حلی معین به کار می‌بندند.

۱-۳. سیر عقل در منظومه حقوق بین‌الملل؛ روش‌شناسی خاص

کتاب *سیر عقل در منظومه حقوق بین‌الملل* دقیقاً با نشان‌دادن روش‌شناسی‌های خاص حقوق بین‌الملل، از چگونگی «استدلال» در عرصه‌های مختلف این نظام سخن به میان آورده است. به اعتقاد مؤلف این کتاب: از همان وقتی که برای تحقیق در حقوق بین‌الملل، تنوع علوم و رهیافت‌ها را می‌پذیریم، ناگزیر باید ساختمانی^{۲۰} متناسب با آن «علم» و «رهیافت» بنا کنیم. در این قبیل موارد لازم است که ابزارهای تحلیل علمی از لحاظ معرفت‌شناسی و روش‌شناسی مشخص شود. فی‌المثل برای «مداخله بشردوستانه» در چارچوب حقوق موضوعه، همین محدودیت، خود بر وجود ساختمانی خاص دلالت دارد و در نتیجه نشان می‌دهد که محقق، این ساختمان را بر ساختمان‌های علمی دیگر، از قبیل ساختمان فلسفی که باید بر نظریه‌ای از «عدالت» متکی باشد، ترجیح داده است. ولی آیا می‌توان تصور کرد که پاره‌ای از «مباحث تحقیق»^{۲۱} از پیش مشخص شده باشند و در نتیجه لازم نباشد که برای آن‌ها ساختمانی بنا کرد؟ در پاسخ می‌شود گفت که «مضمون تحقیق»^{۲۲} هیچ‌گاه چنین معنایی نداشته است. برای هر محقق، «مضمون تحقیق»، آن زمان «داده»^{۲۳} به شمار می‌آید که وی برای فهم و درک «واقعیت»، ناگزیر باشد به مفاهیمی معین متوسل شود. در اینجا می‌توان به بینش‌های معرفت‌شناسانه معاصر استناد کرد که بنا بر آن‌ها «واقعیت» در هر علمی فقط به وساطت تصورات و نظریات توجیهی ادراک می‌شود.^{۲۴} هر «مفهوم»^{۲۵} نوعی انتزاع است که تعریف

19. René Descartes

20. Construction

21. Thèmes de recherche

22. Objet de recherche

23. Le donné

24. Cf. Ludwig Wittgenstein, *De la certitude*, Paris, Gallimard, 1976; Richard Rorty, *Science et solidarité. La vérité sans le pouvoir*, Paris, L. éclat, 1990.

25. Concept

طبیعی یا مسلمی ندارد و فقط به وساطت «زبان»، قالبی برای خود پیدا می‌کند. اما از آنجا که «زبان» از آن‌ها ترکیب می‌یابد، الزاماً تفسیرپذیر است. «در پهنه گسترده «حقوق» که هم زبان خاصی دارد و هم از اصطلاحات معمول در جامعه استفاده می‌کند، واژه‌های مبهم و همچنین تفسیرهای مختلف، زیاد به چشم می‌خورد».^{۲۶} بنابراین در مرحله بنای ساختمان «موضوع تحقیق»^{۲۷} لازم است که مفاهیم اساسی آن، تعریف و اصطلاحات مهم معنا شوند. برای مثال، «حق مداخله بشردوستانه» در آن زمان قابل بررسی است که مفاهیم اساسی آن قبلاً تعریف شده باشند. به عبارت دیگر، فقط بر مبنای مفهوم‌سازی قبلی است که می‌توان درباره «حق مداخله بشردوستانه»، تحقیق علمی کرد. این مفهوم‌سازی به هیچ روی متضمن داده‌ای بی‌واسطه نیست که محقق بلافاصله آن را پیدا و سپس تشریح کند. از همین روست که باید سه اصطلاح موجود در عبارت «حق مداخله بشردوستانه» به ترتیب زیر بررسی شود.

۱- واژه «حق مداخله» به صورت‌های مختلف قابل بررسی است؛ چنانچه گاه آن را در محدوده حقوق موضوعه و زمانی در گستره وسیع‌تر «اخلاق» و «فلسفه» یا حتی در چارچوب نظم حقوق بین‌الملل یا نظام حقوق ملی دولتی که مداخله باید در سرزمین آن صورت بگیرد، بررسی کرده‌اند. نکته دیگر آنکه اصولاً باید دید آیا این «حق» می‌تواند دلیل حقوقی ویژه‌ای باشد که با استناد به آن بتوان خارج از فروض مربوط به اقدامات شورای امنیت سازمان ملل متحد، به مداخله دست زد؟

۲- امکان دارد «مداخله» با پدیده‌های بسیار متفاوت، رابطه برقرار کند: از درخواست اطلاعات از مقامات دولت بحران‌زده و فشارهای اقتصادی و سیاسی گرفته تا عملیات نظامی یک‌جانبه.

۳- ماهیت بشردوستانه هر «مداخله»، گاه با علل رسمی «مداخله» مرتبط است و گاه با اغراض واقعی دولت مداخله‌گر. البته معنای این اصطلاح به همان نسبت که به علل و اسباب بشردوستانه، اصلاً و منحصرأ تأکید شده یا نشده باشد، متفاوت است. مسلماً حد و حدود چنین مضمونی هیچ‌گاه از پیش معین نمی‌شود. برای بنای هر ساختمان فکری در این باره باید قبل از هر چیز به سؤالات بالا پاسخ داده شود و این کار فقط به مدد تعریف‌های مفهومی که انتخاب هر یک از آن‌ها حیطه اصلی تحلیل علمی را معین می‌کند، امکان‌پذیر است. برای مثال، به اعتقاد بعضی از صاحب‌نظران، «حق مداخله بشردوستانه»، اصطلاحی است معطوف به اختیارات شورای امنیت سازمان ملل متحد یا اجازه‌ای که این شورا برای مداخله در سرزمین دولتی معین صادر کند که در آنجا «حقوق بشردوستانه» یا «حقوق بشر» نقض شده باشند.

26. Cf. Michel Virally, *La pensée juridique*, Paris, LGDJ, 1998, pp. 16-19.

27. Objet de recherche

با این همه، گاه این فکر به وجود آمده است که چنانچه بعضی مضامین، انتزاع کمتری داشته باشند نباید برای آن‌ها ساختمانی بنا کرد. البته این فکر صائب نیست. علوم اجتماعی که «حقوق» نیز یکی از آن علوم است با مفاهیمی که زبان روزمره معبر آن‌هاست شرح و بسط می‌یابند. بدین سبب امکان دارد که تفسیر این قبیل مفاهیم در کار اصلی آن علوم اخلاص کند. برای پیشگیری از چنین معضلی، هریک از آن علوم، تعریفی عملی از این مفاهیم عرضه می‌دارد.

۲. منازل هفت گانه «عقل» در منظومه حقوق بین الملل

کتاب سیر عقل در منظومه حقوق بین الملل که در هفت فصل تدوین شده است، دارای مقدمه مفصل و مشتمل بر نتیجه‌گیری (مقصد کلام) است. در مقدمه تحلیلی این کتاب، از تعریف، سیر تاریخی و رسالت روش‌شناسی گفتگو شده است.

۲-۱. مقدمه

در مقدمه این کتاب گفته شده است: «آمیختگی «تاریخ» و «حقوق تطبیقی»، نوعی اتحاد جوهری است که در روش‌شناسی علوم حقوقی می‌توان از ورای آن به منابع و مبانی فرهنگی، فلسفی و اجتماعی سیستم‌های حقوقی دست یافت. مطالعات تاریخی نشان می‌دهد که نظام‌های حقوقی اروپایی، تماماً و حتی پیش از آنکه تحلیل‌های روشمند مرسوم شود، بر بسیاری از مفاهیم و قواعد بیگانه اقبال آوردند و در نتیجه سامان و سازمان گرفتند. احتمالاً نظام‌های حقوقی دیگر هم به همین ترتیب از اصول و مفاهیم حقوقی بیگانه بهره بردند. دادگاه‌های عمومی و اختصاصی در سراسر اروپا از مقررات حقوق بین الملل در جهت اعمال اصول دادرسی عادلانه استفاده کردند. از آن طرف، دادگاه‌های محلی نیز به نوبه خود به «حقوق دریا»، «حقوق بی‌طرفی»، «حقوق غنائم» و «حقوق بازرگانی»، شکل و شمابلی تازه دادند.

البته داستان به همین جا ختم نمی‌شود. حقوق بین الملل در بستر تمدن‌های دیگر نیز رشد و توسعه یافت. دلایل و قرائن بسیاری در دست است که ثابت می‌کند اروپاییان آن‌گاه با مفاهیم توسعه‌یافته نظام بین الملل آشنا شدند که هند شرقی، چین، ژاپن، هندوستان و سایر مناطق عالم را کشف کردند. اینان که ناگزیر بودند با این اقوام و نظام‌های حقوقی آن‌ها رابطه برقرار کنند، به‌خوبی آموختند که قواعد رفتاری هر «دولت» در قبال نظام‌های حقوقی دیگر باید چگونه باشد. ظهور «حقوق تطبیقی» در حدّ شاخه‌ای مستقل از «علم حقوق» یا حوزه‌ای از مطالعات روشمند باعث شد محققان و اصحاب تتبع، کار خود را بر توصیف تطبیقی و تحلیلی نظام‌های حقوقی گذشته و حال متمرکز کنند. در همین اوقات بود که حقوق بین الملل، اعتباری درخور

یافت و توانست از هیئت تعابیر اخلاقی یا اوامر و نواهی نظری صرف به درآید و در مقام نظام حقوقی مستقل، ابراز وجود مؤثر کند. از آن پس، حقوق‌دانان بین‌المللی به جای آنکه تفاوت‌های موجود میان نظام‌های داخلی را تحلیل کنند، کوشیدند به کمک مطالعات تطبیقی، کلیت قواعد رفتاری دولت‌ها را به نمایش درآورند. استدلال آنان این بود که حقوق بین‌الملل به این مطلب که قواعد حقوق داخلی یک دسته از دولت‌ها با قواعد حقوقی دسته دیگر تفاوت دارد، نمی‌پردازد و اصولاً با این قبیل مسائل سر و کار ندارد. حقوق بین‌الملل فقط به روابط میان دولت‌ها علاقه‌مند است.^{۲۸}

نتیجه آنکه در محدوده حقوق بین‌الملل معاصر، تحلیل‌های تطبیقی اهمیت فراوان یافته و در نتیجه، شناخت دیدگاه‌های معارض، بیش از هر زمان دیگر ضرورت پیدا کرده است؛ خصوصاً آنکه از دهه شصت به بعد، بسیاری از مستعمرات و سرزمین‌های دربند بیگانه استقلال یافته‌اند و در نتیجه بر شمار تابعان جدید حقوق بین‌الملل و دیدگاه‌های متنوع فرهنگی و ملی افزوده شده است. به همین سبب، معاهدات زیادی در حوزه مسائل مختلف میان دولت‌ها منعقد شده است تا دیدگاه‌های متفاوت آن‌ها از این نظام به هم نزدیک شود. این معاهدات، از مهار سلاح و خلع سلاح گرفته تا حفظ محیط‌زیست، حمایت از حقوق بشر و بسط تجارت و... همه و همه میان دولت‌ها نوعی همبستگی به وجود آورده و جملگی از تعلق خاطر یک یک آن‌ها به ارزش‌های اخلاقی و مشترکات بین‌المللی حکایت دارند.

حقوق‌دانان بین‌المللی دوران معاصر با بریدن از روش‌های کلاسیک و روی آوردن به روش‌های جدید و متناسب با تحولات زمانه، و برای آنکه بتوانند به فهم بهتر و مؤثرتر نظام بین‌المللی کمک کرده باشند، به مطالعات تطبیقی روی آورده‌اند. به اعتقاد اینان، نظام حقوقی بین‌المللی باید بر نظام‌های حقوقی ملی متکی باشد تا بتواند قواعد و مقررات بین‌المللی را به اجرا درآورد. در این قبیل مطالعات، هم به آیین‌های یک‌دست و مناسب برای اجرای تعهدات بین‌المللی توجه شده است و هم به مسائل و مشکلاتی که بر سر راه این تعهدات وجود دارد. (ن.ک: صص ۳۹-۹)

۲-۲. گونه‌گونی روش‌های علمی در حقوق بین‌الملل

در فصل اول این کتاب که به گونه‌گونی روش‌های علمی در حقوق بین‌الملل اختصاص یافته، آمده است: «در عمل، تنوع روش‌های علمی حقوق بین‌الملل کاملاً مشهود است. در هر سالنامه

28. Sir Hersch Lauterpacht, The So-Called Anglo-American and Continental Schools of Thought in International Law, *British Yearbook of International Law (BYBIL)*, vol. 12, p. 31, 1975:

the fact that the rules of municipal law in one group of states differ from those in another group is on the whole irrelevant for the purposes of international law. International law is not concerned with matters of municipal law; it is concerned with relations between states.

یا مجله حقوقی یا هر اثر جمعی دیده می‌شود که هر مؤلف یا نویسنده‌ای از روشی متفاوت پیروی کرده است. این تنوع از آنجا ناشی می‌شود که در حقوق بین الملل اساساً برای مطالعه هر مسئله، راه‌های مختلفی وجود دارد. نیز از پی هر مسئله، مسائلی دیگر به وجود می‌آید که می‌توان آن‌ها را از زاویه‌های مختلفی بررسی کرد.

تنوع راه‌های تحقیق در حقوق بین الملل را می‌توان با دو گزینه علمی که در هر تحقیق علمی وجود دارد به نمایش درآورد. گزینه نخست، علمی است که محدوده تحقیق را معین می‌کند. هر «روش» با توجه به علم حقوق بین الملل که محقق مصمم به کار در محدوده آن است، معین می‌شود. این گزینه، بر انتخاب موضوع تحقیق و همچنین بر نوع مسائلی می‌گذارد که باید به لحاظ این تحقیق حل، تأثیر قابل توجهی شود. مثلاً هر تحقیق مبتنی بر فن حقوقی اساساً تحلیلی و توصیفی است. در چنین حیطه‌ای باید درباره مضمون «قاعده حقوقی» و تعیین حدود آن تحقیق کرد. این تحقیق با تحقیق فلسفی تفاوت دارد. تحقیق فلسفی بیشتر به آنچه باید باشد می‌پردازد تا آنچه هست. تحقیق در این حیطه، بیشتر دستوری یا تجویزی است تا تحلیلی و توصیفی.

اما گزینه دوم، مشخص کردن جریان نظری یا مکتب فکری است که «تحقیق» در مدار آن به گردش درمی‌آید. هر روش اصولاً با توجه به جریان نظری یا مکتب فکری که الهام‌بخش محقق است تعریف می‌شود. امکان دارد دو محقق که در حوزه «فن حقوق» کار می‌کنند، هریک به مکتبی متفاوت وابسته باشد. مثلاً محقق اولی طرفدار «مکتب اصالت اراده» باشد و بر این فکر اصرار بورزد که «حقوق»، ساخته و پرداخته اراده دولت‌هاست و دومی با طرفداری از «مکتب اصالت عین» معتقد باشد که «حقوق» منبعث از ضرورت‌های اجتماعی است. بدین ترتیب، چنانچه این دو بخواهند حقوق بین الملل را توصیف و هر کدام سؤالات یکسانی را مطرح کنند، باز هریک از روش خود تبعیت خواهد کرد. از این رو نتایج متفاوت خواهد بود». (ن.ک: صص ۴۳-۶۶)

۲-۳. علوم و روش‌های حقوق بین الملل

در این فصل، از تعیین و تفسیر متدولوژیک مقررات حقوقی، و خصوصاً بینش‌های مضیق و موسع و بسیار موسع تفسیر که همان هرمنوتیک حقوقی باشد، سخن به میان آمده است. در این فصل روش‌های فنی، تحلیل علمی، جامعه‌شناختی و فلسفی به تفصیل تشریح شده است. (ن.ک: صص ۱۶۷-۶۷)

به گفته مؤلف این کتاب: «روش فنی بر «تفسیر» متمرکز است و بدین لحاظ در مقایسه با «نظریه حقوق» که فقط به تنظیم و تنسيق «حقوق» منعطف است، رسالتی عملی دارد. به اعتقاد

نویسنده، کار «فن حقوقی» نشان‌دادن وضعیت بالفعل «حقوق» و مضمون آن است و نه ارزیابی و نقد آن.

در روش تحلیل علمی، برخلاف روش فنی، هدف تحلیل‌گر، تعیین و تبیین مضمون یا مفاد قاعده‌ای خاص نیست بلکه تحقیق درباره منزلت کلی قاعده یا مفهومی معین در نظام حقوقی بین‌المللی است. در نظریه تحلیلی حقوق، به نحوه حرکت یا کارکرد مفهوم یا قاعده حقوقی در اندرون نظام بین‌المللی پرداخته می‌شود. برای مثال، برای تحقیق درباره مداخله بشردوستانه، با استفاده از این روش، باید ثابت کرد که محققان طرفدار حق مداخله بشردوستانه، بیشتر به اصول مکتب جدید حقوق طبیعی^{۲۹} گرایش دارند. بدین ترتیب می‌توان آموزه‌های موجود و مرتبط با این موضوع را نمونه‌گیری و سپس آن را با بینش طبیعین جدید طرفدار مداخله بشردوستانه مقابله و مقایسه کرد. منابع مورد استناد در چنین عرصه‌ای باید به صورتی کاملاً متفاوت با مورد فن حقوقی ارزیابی شود. در این حوزه، «آموزه» اهمیتی به مراتب بیشتر از معاهدات، قطعنامه‌های سازمان‌های بین‌المللی یا رویه قضایی دارد. مؤلف این کتاب با استفاده از این روش کوشیده است منزلت مفهوم «حقوق بشر» را در نظام بین‌المللی معاصر دریابد. (ن.ک: صص ۱۹۹-۱۶۹)

در روش جامعه‌شناختی، محقق فقط با مسائلی که با «فن حقوقی» مرتبط است، سروکار دارد. به گفته مؤلف کتاب، سؤالاتی که ابتدائاً برای هر جامعه‌شناس مطرح می‌شود، یکی آن است که «قاعده حقوقی» در کدام ظرف زمانی اعتبار یافته است؟ و دیگر آنکه دکترین حقوقی کلاسیک چه معنایی به این «قاعده» داده است؟ البته در تحقیقات جامعه‌شناختی، این قبیل سؤالات، پرسش‌های اصلی و اساسی نیست و فقط زمینه‌ساز طرح سؤالات دامنه‌دارتری است که پاسخ به آن‌ها مستلزم تشریح مسائل سیاسی و جامعه‌شناختی است. مؤلف با استفاده از این روش، تحلیل قدرت واحد جهانی (ایالات متحده آمریکا) از مفهوم «توسل به زور» را نقد و ارزیابی کرده است. (ن.ک: صص ۲۲۹-۲۰۱)

اما در روش فلسفی، «قاعده حقوقی» یا «مفهوم حقوقی» با توجه به نظریه «عدالت» بررسی می‌شود. در این مطالعات، سؤال این است که آیا فلان یا بهمان «قاعده» عادلانه است یا ظالمانه؟ و این خود مستلزم توسل به تعریفی معین از «عدالت» و در نتیجه، انتخاب نظریه خاصی از این مفهوم است. فی‌المثل برای تحقیق درباره «حق مداخله بشردوستانه»، با استفاده از روش فلسفی، سؤالاتی که ابتدا مطرح می‌شود، بیشتر با مسئله تعریف حق مداخله بشردوستانه سر و کار خواهد داشت. این تعریف باید به گونه‌ای باشد که هم جامع تمامت «حقوق شخص» و

29. Jus naturalisme

یوس ناتورالیسم، مکتب حقوق طبیعی جدید و عقل‌گرای حقوقی است که در قرون هفدهم و هجدهم به وجود آمد و در حال حاضر نیز همچنان از اعتباری برخوردار است.

ضمانت از آن باشد و هم مانع مداخلات ناروا. در اینجا سؤال آن نیست که آیا حق مداخله وجود دارد، بلکه آن است که آیا این حق باید وجود داشته باشد؟ و در صورتی که پاسخ مثبت باشد، حد و حدود این حق کدام است؟ در چنین سیاقی اساساً به «دکترین» و خصوصاً آرا و اندیشه‌های فلاسفه‌ای رجوع می‌شود که در مسیر تفکری خاص قرار گرفته باشند. در این رهیافت البته به منابع شکلی حقوق بین‌الملل، مثل منشور ملل متحد یا قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل اهمیت داده می‌شود. با این حال، هدف از این نوع تحقیق، تفسیر این منابع نیست، بلکه سنجش قدر و منزلت آن‌ها به اعتبار این یا آن مفهومی است که از «عدالت»، ساخته و پرداخته شده باشد. با استفاده از این روش، نویسنده کتاب، ارتباط «آرمان فلسفی» را با «قاعده» و «سیستم حقوقی» دقیقاً بررسی کرده است. (ن.ک: صص ۲۵۷-۲۳۱).

۲-۴. نمایش ترکیبی رهیافت‌های مختلف فنی، تحلیلی علمی، فلسفی و جامعه‌شناختی روش شناسی حقوق بین‌الملل

در این فصل استدلال شده است که چگونه نمایش ترکیبی رهیافت‌های مختلف در درک و شناخت آن‌ها تأثیر دارد. در این مبحث به سه سؤال پاسخ داده شده است؛ یکی اینکه عناصر مؤثر در تفکیک این رهیافت‌ها کدام‌اند؟ دیگر آنکه تا چه حد می‌توان مطالعه‌ای انجام داد که در آن، دو یا چند رهیافت با یکدیگر مخلوط شده باشند؟ و آخر آنکه آیا در هر تحقیق باید فقط یکی از این رهیافت‌ها را انتخاب کرد؟ (ن.ک: صص ۲۷۵-۲۶۱).

۲-۵. تنوع روش‌ها بر اساس مکاتب نظری

این مبحث در فصل چهارم کتاب بررسی شده است. به عقیده مؤلف کتاب سیر عقل در منظومه حقوق بین‌الملل، فلاسفه حقوق لزوماً نه از یک رهیافت معین تبعیت می‌کنند و نه از یک روش مشخص. هر تحقیق و تتبعی نه‌تنها تابع گزینه علمی مرجع است، بلکه بر اصول نظری متعارفی تکیه دارد که هرچند لزوماً بدان‌ها تصریح نمی‌شود، در بطن کلیه استدلال‌ات علمی، جلوه‌ای روشن دارند. فی‌المثل، محقق پوزیتیویست و محقق تابع مکتب حقوق طبیعی جدید به یک صورت از فن حقوق بهره نمی‌برند: پوزیتیویست حقوقی به معیارهای درونی قاعده استناد می‌جوید و محقق تابع مکتب حقوق طبیعی جدید به معیارهای بیرونی. در این فصل، مؤلف، بی‌آنکه به اصول موضوعه کاری داشته باشد، فقط از سه نوع تقابل نظری رهیافت‌ها با یکدیگر سخن گفته است: ۱- تقابل اصالت اراده و اصالت عین ۲- تقابل رهیافت‌های فورمالیستی و انتقادی ۳- تقابل رهیافت‌های ایده‌آلیستی و رئالیستی. (صص ۳۸۰-۲۷۲).

۲-۶. پدیدارشناسی جامعه و حقوق بین‌الملل

تا اینجا مؤلف از روش‌هایی سخن گفته است که هریک به تناسب گزینه علمی هر پژوهشگر در بررسی فنی، فلسفی، علمی و اجتماعی مقررات حقوق بین‌الملل، سهمی اساسی دارد. افزون بر این روش‌ها، وی مناسب دانسته است که در فصل پنجم کتاب برای ارزیابی و درک معنای وجودی «حقوق» و «جامعه بین‌المللی»، از روش پدیدارشناسی حقوقی مدد بگیرد. به گفته وی، اندکی تعمق در مفهوم «حقوق»، روشن خواهد ساخت که کار هر نظام حقوقی، سامان‌دادن وضعیت تجمعی انسانی است. «حقوق» در انجام‌دادن این رسالت می‌کوشد تا با تنظیم روابط اجتماعی اشخاص، نیازهای وجود حیات اجتماعی را برآورده کند. کار حقوق بین‌الملل نیز بسان هر نظام حقوقی دیگر، تنظیم روابط اجتماعی دولت‌هاست تا از این طریق، نیازهای وجودی حیات جمعی آن‌ها را برآورده کند. در پدیدارشناسی حقوق بین‌الملل، محقق می‌کوشد تمامی پدیدارهای مرتبط با جامعه و نظام بین‌المللی را در زمان و مکان توصیف کند. برای آنکه چنین هدفی تحقق یابد، وی قبل از هر چیز باید درباره علل و اسباب این پدیدارها و قوانین ثابت و مجرد آن‌ها تحقیق کند. روش پدیدارشناسی حقوق بین‌الملل برخلاف مابعدالطبیعه سنتی که پدیدارها را نموده‌های تحریف‌شده واقعیتهای پنهان در زیر آن‌ها می‌داند، پدیدارهای اجتماعی و حقوقی را همان‌طور که ظاهر می‌شوند توصیف می‌کند.

پدیدارشناسی در مفهوم کلی خود به معنای مطالعه تشریحی مجموعه‌ای از پدیدارهاست، به‌صورتی که در زمان و مکان تجلی می‌یابند، خواه در مقابل قوانین انتزاعی و ثابت این پدیدارها، خواه در مقابل واقعیات استعلایی که این پدیدارها نموده‌های آن‌ها محسوب شوند، خواه در مقابل نقد دستوری مشروعیت آن‌ها. اما «پدیدارشناسی» در مفهوم خاص کلمه به روش یا دستگاه فلسفی *ادموند هوسرل* اطلاق می‌شود.^{۳۰} «رهیافت اساسی هوسرل این بود که برای همه ما یک چیز وجود دارد که بدون هیچ شبهه‌ای به آن یقین داریم و آن آگاهی ماست. بنابراین، اگر بخواهیم بنای معرفت یا شناختمان را بر شالوده‌ای پی‌بریزیم که مثل سنگ محکم باشد، باید از آنجا آغاز کنیم». واضح است که تا اینجا هوسرل با دکارت هم‌عقیده است و جز این نمی‌تواند باشد. آگاهی باید آگاهی به چیزی باشد و ممکن نیست خودش به‌تنهایی بدون اینکه متعلق

30. Phénoménologie: A. sens général: étude descriptive d'un ensemble de phénomènes, tels qu'ils se manifestent dans le temps ou l'espace, par opposition soit aux lois abstraites et fixes de ces phénomènes; - soit à des réalités transcendantes dont ils seraient la manifestation; soit à la critique normative de leur légitimité.

B. Se dit particulièrement, à notre époque, de la méthode et du système d'E. Husserl (*Logische Untersuchungen*, (تحقیقات منطقی) 1900 et suiv.; *Ideen zu einer reinen Phänomenologie und phänomenologischen Philosophie*, (نظریه‌هایی درباره فلسفه پدیدارشناختی) 1913, etc.), ainsi que des doctrines qui sont considérées comme s'y rattachant.

A. Lalande, *Vocabulaire technique et critique de la philosophie*, PUF. 1991, pp. 768-769.

داشته باشد (یا به چیزی تعلق بگیرد)، به عنوان یکی از حالت‌های ذهن یا نفسانیات وجود داشته باشد. از این گذشته، عملاً دیده می‌شود که هرگز نمی‌توان هنگام حصول تجربه، بین حالت آگاهی و آنچه آگاهی بدان تعلق می‌گیرد تمیز گذاشت. مفهوماً می‌توان چنین فرقی گذاشت، ولی هر قدر هم توجه به خرج داده شود، این دو در تجربه از هم قابل تمیز نیستند. هوسرل در اینجا با هیوم هم عقیده می‌شود ولی بعد دست به کار بدیعی می‌زند. شکاکان از قدیم همیشه چنین استدلال کرده‌اند که ما هیچ‌گاه ممکن نیست بدانیم که آنچه آگاهی ما به آن تعلق می‌گیرد، آیا مستقل از اینکه به تجربه دربیاید، جدا از ما هم وجود دارد یا نه، و بحث در این باره، صدها و بلکه هزاران سال به شدت ادامه داشته است. هوسرل می‌گوید به هر حال، مطلقاً شکی نیست که آنچه آگاهی ما به آن تعلق می‌گیرد، به عنوان متعلق آگاهی نزد ما وجود دارد، صرف‌نظر از هر مقام وجودی دیگری که داشته یا نداشته باشد. بنابراین می‌توانیم از همین حیث، بدون قائل شدن به هیچ فرضی نفیاً یا اثباتاً، درباره وجود مستقل آن نیز تحقیق کرد. وانگهی، از آنجا که به هیچ چیزی این چنین مستقیماً و بدون واسطه دسترس نداریم، در وضعی هستیم که آنچه را آگاهی به آن تعلق می‌گیرد بهتر از هر چیز دیگری بشناسیم و این تحقیق را کاملاً مستقل از مسائل حل‌نشده درباره وجود جداگانه موضوع تحقیق انجام بدهیم. فلاسفه می‌توانند این گونه مسائل را به سادگی کنار بگذارند و در نتیجه، به جای اینکه تا ابد در همان بن‌بست همیشگی گیر کنند، به پیشرفت‌های سریع و ارزنده نائل شوند.

هوسرل، به این ترتیب، مکتب جدیدی در فلسفه به منظور تحلیل منظم آگاهی و آنچه آگاهی به آن تعلق می‌گیرد تأسیس کرد به نام مکتب پدیدارشناسی. تا امروز یکی از معانی اصطلاح «پدیدارشناسی»، تحلیل هر چیزی بوده است که به تجربه دربیاید، [صرف‌نظر از هر شأن و مرتبه وجودی دیگری که داشته یا نداشته باشد]. البته تجربه مستقیم، نه تنها اشیاء مادی، بلکه خیلی از انواع امور انتزاعی را هم در بر می‌گیرد، و نه فقط اندیشه‌ها و دردها و عواطف و خاطرات خود شخص، بلکه موسیقی و ریاضیات و بسیاری چیزهای دیگر را هم شامل می‌شود. اما همیشه و در همه این موارد، مسئله وجود مستقل امر مورد نظر، در پراتز یا بین دو هلال گذاشته می‌شود و خود آن صرفاً به عنوان محتوای آگاهی که هیچ شکی درباره‌اش نیست، مورد تحقیق قرار می‌گیرد.^{۳۱}

به بیان دیگر، پدیدارشناسی اصولاً نوعی واکنش است و بر اثر آن، رویکردی پایه‌گذاری می‌شود که سرانجام به صورت یک روش درمی‌آید. این واکنش، حرکتی پدیدارشناسانه است که ضد انتزاعی است، به این معنا که از هرگونه جزم‌اندیشی می‌گریزد؛ مبادا از جهان تفسیری انتزاعی به عمل آورد. آنچه در این حرکت اهمیت دارد، پرداختن به خود اشیاء است. غرض از

۳۱. مگی، بریان؛ فلاسفه بزرگ، آشنایی با فلسفه غرب، ترجمه: عزت‌الله فولادوند، خوارزمی، ۱۳۷۲، صص ۴۱۴-۴۱۳.

پدیدارشناسی آن است که اشیاء آن‌گونه که هستند معرفی شوند تا آنکه از آن‌ها تفسیری مبهم و عجولانه به عمل نیاید و انسان به شناخت خود اشیاء متمایل شود، و نه آن صورتی که فلاسفه برای آن‌ها ساخته و پرداخته‌اند.

به اعتقاد مؤلف کتاب *سیر عقل در منظومه حقوق بین‌الملل*، انتقال رهیافت پدیدارشناسی به قلمرو گسترده «حقوق»، موفقیت‌آمیز بوده است. از جمله کارهای مهمی که در این زمینه انجام گرفته است می‌توان به آثار *مکتوب راینخ*^{۳۳}، *گرهارد هوسرل*^{۳۳}، *گاردی*^{۳۴}، *آمسلیک*^{۳۵} اشاره کرد. اِعمال روش پدیدارشناختی در عرصه حقوق «مزایایی دارد؛ از جمله آنکه مدلل می‌سازد که هر موضوعی اعم از آنکه وجودی مادی یا عقلانی (مثل یک موضوع ریاضی یا یک موضوع حقوقی) داشته باشد، مقوم یک پدیدار است. مفهوم *حیث التفاتی*^{۳۶} متضمن رابطه میان ذهن و موضوعی عقلانی - مثل یک عدد یا یک نهاد حقوقی - نیز هست. در چنین سطحی هیچ‌گونه تفاوتی اساسی میان این موضوع با آن موضوع وجود ندارد. البته پدیدار درخت اساساً باید با عدد تفاوت داشته باشد (به بیان دقیق‌تر، پدیدار چنار اساساً باید با پدیدار صفر تفاوت داشته باشد) اما میان درخت و شمشیر، در حد دو پدیدار مادی نیز وضع به همین منوال است. در این نظام فکری، راه و روش پدیدارشناسانه این مزیت را داشته است که توانسته به موضوعات عقلانی، نوعی واقعیت مادی دهد؛ آن هم با این اندیشه که «واقعیت»، چیزی جز «پدیدار» نیست. علاوه بر این، رهیافت پدیدارشناسانه نشان داده است چگونه «حقوق» در مواردی مدافع و حافظ پوزیتیویسم حقوقی قرن نوزدهم بوده است. پوزیتیویسم قرن نوزدهم قائل به جدایی قواعد حقوقی از قواعد اخلاقی و دینی بود. از این‌رو تحقیقات پدیدارشناسانه کوشیده است قبل از هر چیز ماهیت تصویری^{۳۷} «حقوق» را به اثبات رساند.

32. A. Reinach, *Zur Phänomenologie des Rechts. Die apriorischen Grundlagen des bürgerlichen Rechts*, München, Kösel, 1953.

33. G. Husserl, *Recht und Zeit: Fünf rechtsphilosophische Essays*, Frankfurt am Main, Klostermann, 1955.

34. J. L. Gardi, *Le droit, l' (a priori), l'imaginaire et l'expérience*, *Archives de philosophie du droit*, t. 7, 1962, pp. 171-197; *Essais sur les fondements a priori de la rationalité morale et juridique*, Paris, LGDJ., 1971.

35. P. Amsselek, *Méthode phénoménologique et théorie du droit*, Paris, LGDJ., 1964.

۳۶. یعنی از حیث التفات و توجه به چیزی. ن.ک: مگی، همان، یادداشت مترجم، ص ۴۱۷.

پيروان مکتب هوسرل، این دربارگی محتوای ذهن را «حیث التفاتی» (یعنی از حیث التفات و توجه به چیزی) می‌گویند، نه به دلیل اینکه مربوط به قصد و اراده ماست، بلکه به دلیل ارتباطش با جهت‌یافتگی. هوسرل می‌گفت باید نوعی محتوا در ذهن باشد که این دربارگی (aboutness) یا جهت‌یافتگی (directness) را توجیه کند. این چیز موجود در ذهن (که او اسمش را «محتوای التفاتی» (intentional content) گذاشته بود) به عقیده او، مانند وصف واقعیت بود که شخص به برکت آن می‌توانست چیزی را از جنبه خاصی ادراک کند و بخواهد و به یاد بیاورد». همان، ص ۴۱۸.

۳۷. ماهیت تصویری (eidosis/ eidetisch/ eidétique) از نظر هوسرل همه آن چیزهایی است که به ماهیت اشیاء مربوط

اصولاً در قلمرو هر علم، از جمله «علم حقوق»، که تحلیل‌های آن «آموزه» خوانده شوند، احتجاجات ذهنی، برتری خود را همچنان بر نظرهای مبتنی بر استدالات عینی و عقلی حفظ کرده و می‌کنند. از این رو تعجیبی ندارد اگر بر اثر چنین احتجاجاتی گفته شود که موضوع «علم حقوق» مبهم است و تعریفی واحد از آن وجود ندارد. البته هر کس می‌داند که موضوع این علم، «حقوق» است اما اینکه اصولاً «حقوق» چیست، نظر یکسانی وجود ندارد. به همین سبب، دیده شده است که برخی از صاحب‌نظران در اینکه مجموعه‌ای از قواعد دستوری (نورم‌تویو)، «حقوق بین‌الملل» نامیده شود، اختلاف نظر دارند. علت این تناقض‌نمایی (پارادوکس) آن است که تعریف «حقوق» تعریفی است که از دل «آموزه» (دکترین) بیرون آمده است. هیچ‌یک از علمای حقوق در آموزه خود به دنبال اثبات هستی «حقوق» نیست، بلکه به دنبال آن چیزی است که از پیش‌داوری‌های فلسفی، روش‌شناختی یا ایدئولوژیک نتیجه گرفته شود و به این اعتبار «باید» باشد. مفهوم «حقوق» در چنین حالتی بر مبدأ دلالت ندارد، بلکه نشان‌دهنده مقصد است که برای رسیدن به آن باید از اندیشه‌ای معین و مرتبط با موضوع «حقوق»، حرکت خود را آغاز کرد. این اندیشه گاه تجربی و بدون صورت‌بندی (بی‌شکل و صورت) است و گاه از آموزه‌ای پیشین یا غالب منبعث شده است. گذشته از این، مجادله بر سر «حقوق» با سنجش اعتبار نظرهای معارض و اینکه کدام نظر عینی‌تر و قوی‌تر است، از میان نمی‌رود. این مباحثات و مجادلات، بیشتر به تبادل اندیشه‌های احساسی و احتجاجات منطقی و استدالات کم و بیش خاص می‌انجامد. در این قبیل مباحثات، هر صاحب‌نظری بیش‌شخصی خود از «حقوق» را در مقابل بیش طرف مقابل می‌گذارد و می‌کوشد که با نشان دادن نقاط ضعف آن، طرف مقابل را مقهور استدالات خویش کند.

گفته شده است که ماهیت «حقوق» به گونه‌ای است که اقتضا دارد از این روش که روش مدرسی (اسکولاستیک) است استفاده شود. «حقوق» واقعیتی مادی نیست که همانند سایر علوم، تابع قوانین علی باشد. «حقوق» ساختی عقلانی، یا به قول آلمانی‌ها ساختی فرهنگی است و به همین علت پذیرای روش‌های علوم طبیعی نیست. روش‌شناسی علم حقوق باید با خصوصیات این علم سازگار باشد. در غیر این صورت، «حقوق» علم نخواهد بود. معلوم است که یک چنین احتجاجی نوعی مصادره بر مطلوب است.^{۳۸}

شود. وی این کلمه را در مقابل چیزی به کار برده است که با واقعیت محسوس یا روانی سر و کار دارد.

۳۸. مصادره بر مطلوب (*petitio principii* / *pétition de principe* / المصادره علی‌المطلوب) مغالطه‌ای است که طی آن، آنچه مورد اثبات جزئی از مقدمات برهانی قرار می‌گیرد، برای اثبات و نتیجه‌گرفتن همان مطلوب اقامه می‌شود. این سبنا گفته است: «مصادره بر مطلوب آن است که «مطلوب» (آنچه در پی اثبات آن هستیم) در مقدمه قیاسی قرار بگیرد که مراد از آن قیاس، نتیجه‌گیری همان مطلوب باشد، مانند کسی که بگوید هر انسانی بشر است و هر بشری خندان است. پس هر انسانی

اینکه گفته شده «حقوق» واقعیتی مادی نیست، بلکه ساختی عقلانی است، از مفهومی حکایت دارد که ضروری بودن آن بدیهی نیست. یعنی «حقوق» مفهومی نیست که حصول آن در ذهن به اندیشه‌ورزی یا اکتساب بستگی نداشته باشد، یا به تعبیری عقل در تصدیق آن به هیچ چیز نیازمند نباشد. در چنین مفهومی، «حقوق بازنمای نتیجه‌ای است که از یک حرکت هزارساله یا دورتر نتیجه گرفته شده است و بدین سبب مقبول ذهن واقع شده و بداهت آن امری طبیعی به نظر آمده است. برای برون‌رفت از این دور باطل فقط یک راه وجود دارد و آن مجاهدت بی‌وقفه در پاک کردن ذهن از این یادمانده‌ها، و توجه به واقعیت با نگاهی نو و تازه است و این همان روش پدیدارشناسی است. با تبعیت از این روش باید تمامی یافته‌های تحکمی شناخت را کنار گذاشت و فارغ از هرگونه پیش‌داوری و به‌دور از هرگونه ساخت عقلانی که میان مُدرک و مُدرک حائل می‌شود، نگاهی نو بر یافته‌های ناشی از تجربه انداخت.

به گفته دکتر فلسفی اگر به دنبال کشف ساختارهای اساسی تفکر حقوقی در تمامی نظام‌های حقوقی پدیدآورنده جوامع انسانی باشیم، باید الزاماً از روش پدیدارشناسی در مفهوم وسیع کلمه استفاده کنیم. استفاده از این روش که از طریق احاله به ماهیت تصویری سیستم‌های حقوقی قابل مشاهده، و نه احاله به ساخت منطقی یا انتقادی آموزهای علمی، در پی رسیدن به ماهیت «حقوق» است، در تقویت «نظریه کلی حقوق» سهمی اساسی دارد.

پدیدارشناسی در آلمان یکی از شاخه‌های مهم فلسفه حقوق به شمار می‌آید. با آنکه گرهارد هوسرل کراراً به مسئله «حقوق» پرداخته، کار اساسی را رایناخ انجام داده است. البته باید توجه داشت که موضوع علم حقوق، «پدیدار حقوقی» است و نه «مفهوم حقوق» که خودسرانه تعریف شده باشد. به عبارت دیگر، موضوع علم حقوق، مفهوم ماقبل تجربه (a priori) پدیدار حقوقی و نحوه پرداختن به آن نیست. بدون توجه به این واقعیت، علم حقوق هیچ‌گاه از ایده‌آلیسم رها نمی‌شود و هرگز نخواهد توانست بر مبنایی علمی استوار شود. شاید نیاز به یادآوری نباشد که رسیدن به این مقصد و مقصود مستلزم وابستگی به هیچ مکتب فلسفی خاص نیست. برای انجام دادن هر کار علمی در چنین حیطه‌ای باید از مشاهده به «مفهوم» رسید، و نه از فکر پیش‌ساخته به «پدیدار». بنابراین در حوزه گسترده «حقوق» و خصوصاً حقوق بین‌الملل، آنچه از پدیدارشناسی قابل اقتباس است همان نقطه شروع حرکت یعنی تجربه پدیدارشناختی است. علاوه بر این، باید در این راه، بنا بر یک اصل مهم پدیدارشناسی، از مجادلاتی که فلاسفه بر سر معنای این «تجربه» کرده‌اند اجتناب ورزید و آن‌ها را بین دو هلال جای داد. مهم‌تر از همه اینکه

خندان است». ن.ک: النجاة، ص ۸۷. در این قیاس، صغری و نتیجه هر دو یکی است، اما به‌جای «بشر»، «انسان» قرار گرفته تا این توهم را به وجود آورد که در ظاهر با یکدیگر اختلاف دارند، ولی در حقیقت مترادف‌اند.

«پدیدار»، تیول هیچ مکتب فلسفی نیست و به همین علت باید فارغ از هرگونه اندیشه پیش‌ساخته به آن توجه کرد. در «حقوق» و به‌ویژه در حقوق بین‌الملل، به «پدیدار» باید به گونه‌ای که در ضمیر انسان نقش می‌بندد، یا به تعبیری، به‌صورت خام آن نگریست تا آنکه بتوان آرام آرام و به‌تدریج به حدّ و حدود آن پی برد. البته پیداکردن این نقطه شروع حرکت دشوار است و به همین علت، بسیاری از علمای حقوق به اندیشه‌های پیش‌ساخته روی آورده و جسورانه آن‌ها را مبدأ حرکت قلمداد کرده‌اند.

پدیدارشناسی از نگاهی ساده سخن می‌گوید که البته نمی‌توان از حقوق‌دان انتظار داشت با همین نگاه به پدیدار حقوقی بنگرد. حقوق‌دان در اینجا، هم به معنای نظریه‌پرداز است و هم به معنای مدرس حقوق و هم به معنای کارگزار حرفه‌ای حقوق. برای اینان بسیار دشوار است که آموخته‌های خود را به‌راحتی و حتی به‌صورتی موقت فراموش کنند و به تحقیقی صرفاً علمی روی آورند. در این میان آنچه از همه دشوارتر به نظر می‌رسد آن است که هریک از این حقوق‌دانان برای خود دیدگاهی خاص دارد. قاضی، وکیل، مشاور مالی، نویسندگان اساسنامه‌های شرکت‌ها یا نویسندگان متون قانونی، با توجه به رشته‌ای که در آن تخصص پیدا کرده‌اند، به پدیدارها می‌نگرند. برای مثال، هانس کلسن در نوشته‌های خود، دیدگاهی جزائی دارد زیرا قاعده‌ای که در پی آن است وی را تقریباً به راهی می‌برد که تجلیات «حقوق کیفری» در آن دیده می‌شوند. برعکس، دیدگاه‌های لئون دوگی یا موریس هوریو کاملاً محدود به «حقوق اساسی» یا «حقوق اداری» است. البته هیچ‌کس نمی‌تواند از این پیش‌ساخته‌های ذهنی رهایی یابد چنانچه فقط ادعا کند که این معلومات را در بین دو هلال گذارده، ولی در واقع امر، همه آن‌ها را از ذهن خود پاک نکرده باشد. منظور از نگاه ساده، نگاه هر انسان یعنی هر «تابع حقوق» است که تجاربی حقوق دارد و نگاهش به هیچ قضیه خاصی اعم از کیفری و مدنی و حرفه‌ای معطوف نشده باشد، اما به هر صورت آن تجارب برای او خاص محسوب شوند چون در طول زندگی خصوصی وی سهمی اساسی و منزلتی استثنائی داشته‌اند. وجود این قبیل اشخاص مجرب که بتوانند به ماهیت تصویری احاله دهند، بسیار مغتنم است زیرا می‌توانند تعداد قابل‌توجهی از تجارب زنده یا خیالی از هر «پدیدار» را روی هم بگذارند و با حذف نشانه‌های خاص و موقت (صورت‌های تصنعی) «ماهیت» آن را - یعنی چیزی که دائماً آن را می‌سازد - روشن سازند.

از این زاویه، «حقوق» مجموعه‌ای بسیار پیچیده، توده‌ای عظیم، صورتی پُرهمینه و جبار و حتی نفس‌گیر، ولی در عین حال، حمایت‌کننده و اطمینان‌بخش به نظر می‌آید. به عبارتی ساده و عامیانه، «جنگل» همیشه قبل از «درختان» دیده می‌شود. در چنین منظری سیمای «جامعه» بر «فرد» غلبه دارد یا مدافع آن است، ولی افراد همواره مدعی‌اند که به نام «جامعه» عمل می‌کنند و از قدرت آن بهره‌مندند. جامعه بین‌المللی و دولت‌های عضو آن نیز در چنین وضعیتی قرار دارند،

هرچند که در این جامعه فقط قدرت‌های بزرگ هستند که در مقام دفاع از منافع جمعی از چنین قدرتی برخوردارند. اما «این جهان، جهان ماست؛ جهانی که واقعاً تجربه‌اش می‌کنیم. جهانی که بالفعل در آن زندگی می‌کنیم و به همین علت هوسرل برای آن لفظ *لینس ولت*^{۳۹} را وضع کرد که معنای تحت‌اللفظی آن «زیست جهان» است». (ن.ک: صص ۳۸۳-۳۷۵)

با استفاده از همین روش، در این کتاب، «حقوق» و «جامعه بین‌المللی» به صورتی جامع و با استناد به آثار معتبر علمی تحلیل شده است. (ن.ک: صص ۴۴۳-۳۸۳)

۲-۷. تحلیل علمی نظام‌های حقوقی

این مبحث، موضوع فصل ششم کتاب است. در این فصل نویسنده این اندیشه را بسط داده است که «نظام» سرجمع ساده عناصر پراکنده نیست، بلکه مجموعه‌ای است از عناصر به هم پیوسته که در یک «واحد» یا یک «کل» معین تشخیص یافته باشند. این «واحد» یا «کل» که همان «نظام حقوقی» و قبل از هر چیز همان «دولت» باشد، هیچ‌گاه به جمع ساده اجزایش تقلیل نمی‌یابد. علاوه بر این، «نظام حقوقی»، به گفته نویسنده، نوعی است از یک جنس کلی‌تر یا همان نظام دستوری که به همه عناصر تشکیل‌دهنده گزاره‌های حکمی اطلاق می‌شود. این گزاره‌ها متضمن احکامی (بایدها و نبایدهایی) است خطاب به اشخاص. «نظام دستوری» نه تنها «حقوق»، که «اخلاق» و «مذهب» و «آداب و رسوم» را نیز دربر می‌گیرد. بدین سبب، در این کتاب، دو تحلیل در مقابل هم قرار داده شده است: یکی تحلیل نورماتیویستی محض (کلسن و هارت) و دیگری تحلیل نورماتیویستی معتدل (*ساتنی رومانو*). (صص ۴۶۰-۴۴۷) پس از بیان این مباحث، مؤلف از اوصاف نظام حقوقی، علم حقوق و رابطه میان نظام‌های حقوقی سخن گفته است. (صص ۴۷۰-۴۶)

۲-۸. تحلیل منطقی نظام بین‌المللی

تحلیل منطقی نظام بین‌المللی یا روش‌شناسی منطقی حقوق بین‌الملل، موضوع فصل هفتم این کتاب است.

در این فصل به تفصیل از استدلال حقوقی در قلمرو حقوق بین‌الملل سخن به میان آمده است. ساخت منطقی قضایای حقوقی؛ شکل منطقی قضاها، واقع حقوقی و قاعده حقوقی؛ مراحل مختلف استدلال حقوقی؛ ادله اثبات دعوا در حقوق بین‌الملل، تصدیق ماهیت حقوقی وقایع، روش‌های منطقی تفسیر و اجرای حقوق بین‌الملل از جمله مباحث اصلی این فصل به شمار می‌آیند. (صص ۶۰۵-۴۷۳)

نتیجه

سرانجام در نتیجه‌گیری یا همان «مقصد» کتاب، مؤلف به نکته‌ای اساسی اشاره کرده و گفته است: «صرف‌نظر از رابطه‌ای که میان «استدلال» و «سیاق» موضوع مورد تحقیق وجود دارد و در نتیجه آن «استدلال» از قوت و اعتبار لازم بهره‌مند می‌شود، هیچ‌گونه «روش» یا «نظریه‌ای» وجود ندارد که بتوان با آن ثابت کرد کدامین «استدلال» یا «روش» از بالاترین درجه اعتبار برخوردار است. استدلال آکادمیک یا حرفه‌ای اصولاً تابع اوضاع و احوال اجتماعی ذی‌ربط است.» (ن.ک: صص ۶۰۶-۶۰۸)

به‌طور کلی می‌توان گفت که این کتاب، اصول اساسی روش‌شناسی حقوق بین‌الملل را به‌صورتی موجز و دقیق به عبارت درآورده و در تمامی مباحث کوشیده تا آنجا که ممکن بوده است حق مطلب را بیان کند. به نظر می‌رسد که مؤلف کتاب در هر منزل که وارد شده، برای نیل به حقیقت مطلب، عاشقانه اما با چشمانی باز، گام برداشته است. به قول حضرت مولانا:

اگر این آسمان عاشق نبودی
نبودی سینه او را صفایی
وگر خورشید هم عاشق نبودی
نبودی در جمال او ضیایی
اگر دریا ز عشق آگه نبودی
قراری داشتی آخر به جایی.

تسلط بر روش‌شناسی حقوق بین‌الملل، هم به کار حقوق‌دان بین‌المللی می‌آید که با توسل به آن بتواند در مقابل مراجع قضایی بین‌المللی بایستد و از منافع اجتماعی بین‌المللی دفاع کند، و هم به دیپلمات‌ها کمک می‌کند که برای رسیدن به نتیجه‌ای عادلانه و منصفانه و موافق با منافع ملی با یکدیگر به مذاکره و گفتگو بنشینند. پژوهشگران حقوق بین‌الملل (اعم از ملی و بین‌المللی) نیز می‌توانند با استفاده از مباحث این کتاب در هر حوزه‌ای از حوزه‌های متنوع حقوقی به تحقیق و تتبع دست زنند.

انتقادی که بر این کتاب وارد است و انتظار می‌رود در چاپ‌های بعدی به آن توجه شود، نبود «نمایه» است که مدد‌رسان هر پژوهشگر است.

از آنجا که این کتاب برای تمامی محققان رشته‌های حقوق مفید به نظر می‌رسد، امید است که با بهبود اوضاع و احوال اقتصادی کشور و ارزان‌شدن بهای کاغذ، به چاپ‌ها و ویرایش‌های بعدی نیز برسد.

منابع:

الف. فارسی

- فلسفی، هدایت‌الله؛ «حق، صلح و منزلت انسانی، تأملاتی در مفاهیم قاعده حقوقی، ارزش اخلاقی و بشریت»، مجله حقوقی، شماره ۲۷-۲۶.
- _____؛ «حقوق بشریت» در برزخ میان «عدالت» و «قدرت»، در: از حق‌مداری تا حکومت قانون - مجموعه مقالات اهدایی به دکتر محمدی گرگانی، گنج دانش، ۱۳۹۶.
- _____؛ «دیالکتیک عقل و عشق - عدالت آرمانی و آرمان عدالت در اندیشه‌های ناصر کاتوزیان»، یادنامه استاد ناصر کاتوزیان (بر منهج عدل)، انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۸۸.
- _____؛ «روش‌های شناخت حقوق بین‌الملل»، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۹، ۱۳۷۰.
- _____؛ سیر عقل در منظومه حقوق بین‌الملل، نشر نو، ۱۳۹۶.
- _____؛ صلح جاویدان و حکومت قانون، چاپ دوم، نشر نو، ۱۳۹۴.

ب. فرانسوی

- C. Renard, *Sources du droit et méthodologie juridique*, Puf, 1969.
- F. Génay, *Méthode d'interprétation et sources en droit privé positif*, LGDJ., 1954.
- F. Génay, *Science et technique en droit privé positif*, Sirey, 1930.
- F. Muller, *Discours de la méthode juridique*, PUF, 1996.
- J. Basdevant, *Dictionnaire de la terminologie du droit international*, Paris, Sirey, 1960.
- J. C. Cueto-Rua, *Judicial Methods of Interpretation of the Law*, LSU Paul M. Herbert, Law center of Civil Law Studies, 1981.
- J. H. Farrar and A. M. Dugdale, *Introduction to Legal Method*, Sweet and Maxwell, 1984.
- J. L. Bergel, *Méthodologie juridique*, PUF., Coll. Thémis droit privé, 2001.
- P. A. côte, *Interprétation des lois*, Éd. Y. Blais, Québec, 1982.
- P. Delnoy, *Initiation aux méthodes d'application du droit*, presses Universitaires de Liège, 1989-1990.
- P. Goodrich, *Reading the Law, A critical Introduction to legal Method and Techniques*, Éd. Basil Blackwell, Oxford- New York, 1986.
- P. Oriane, *Apprendre le droit*, Paris, Frison- Roche, 1990.
- P. Pescatore, *Introduction à la science du droit*, Luxembourg, 1960.

- R. Cross, *Statutory Interpretation*, Bell and Engle, Butterworths, London, 1987.
- R. Demogue, *Les notions fondamentales du droit privé*, Rousseau, Paris 1911.
- Salmon (dir.) *Dictionnaire de droit international public*, Bruxelles, Bruylant, AUF, 2001.
- X. Dijon, *L'interprétation dans le droit*, *Archives de philosophie du droit*, T. 17, 1972.
- X. Dijon, *L'interprétation par le juge des règles écrites*, *Travaux de l'Association Henri Capitant*, t. 29, 1973.
- X. Dijon, *Méthodologie juridique. L'application de la norme*, Éd. Story-Scientia, Bruxelles, 1990.

